

تأملی در کتاب

# هیروگلیف در قرآن

حسین عباسی

هیروگلیف در قرآن، سعد عبدالطلب العدل، ترجمه دکتر حامد صدقی و دکتر حبیب‌الله عباسی، انتشارات سخن، ۱۳۸۸.

پس از اکربال، توماس یونگ از نگارش نام‌های پادشاهان پرده برداشت، البته وی در تشخیص ویژگی‌های صوتی کدها دچار اشتباه شد.

تاکنون، مقایسه سنگ‌نبشته‌ها با زبان‌های سامی و واژه‌های مشترک این زبان‌ها، بیش‌ترین اثر را در رمزگشایی داشته است.

## دوم

کتاب *الهیروغلیفیهة تفسر القرآن الکریم* اثر سعدبن عبدالطلب العدل، به سال ۲۰۰۰ میلادی در ۱۳۳ صفحه توسط مکتبه مدبولی به چاپ رسید.

نویسنده در فصل‌های ده‌گانه کتاب، در پی اثبات این فرضیه است که آن‌چه تاکنون مسلمانان «حروف مقطعه» می‌خوانند و از تفسیر درست آن‌ها وامانده‌اند، در واقع، حروف هیروگلیف بوده، می‌توان معنای دقیق و متناسب با آیات هر سوره را یافت.

نویسنده دو ملاک می‌آورد؛ یکی تناسب نشانه‌های هیروگلیف با آن‌چه که در آغاز سوره‌ها آمده؛ و دیگری آیه ۸۷ سوره حجر «و لقد آتیناکم سبعاً من المثنی و القرآن العظیم» (ای محمد همانا ما هفت آیت با ثنا و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم). بدین معنا که قرآن را نباید یگانه معجزه پیامبر اسلام دانست،

## یکم

هیروگلیف، زبان مصریان باستان است. شامبلیون (۱۸۳۲ – ۱۷۹۰)، افسر فرانسوی، «حجر الرشید» را در مصر یافت که بر آن سنگ‌نبشته با سه زبان نوشته شده بود؛ هیروگلیف، یونانی و قبطی. وی توانست با یاری گرفتن از دو زبان، نوشته‌های هیروگلیفی «سنگ رشید» را رمزگشایی کند و نقش و نگار دیوار معابد و دست‌نوشته و پاپیروس‌ها را بخواند.

هیروگلیف نامی است که یونانیان باستان بر زبان کهن مصریان نهادند که به معنای «نوشته‌های مقدس» یا «نقش و نگار مقدس مصریان» است.

در سال ۱۷۹۹ میلادی، در پی تلاش برای محکم‌سازی قلعه‌ای که بعدها به «قلعه بریتانیایی جولیان» شهره شد، بوشار، افسر بریتانیایی به بزرگ‌ترین اکتشاف جهان در باب مصر باستان دست یافت. متخصصان بریتانیایی در این اکتشاف‌ها متون هیروگلیفی فراوانی یافتند که به یونانی ترجمه شده بود.

در واقع، بیست سال طول کشید تا پژوهش‌گران و باستان‌شناس توانایی خواندن نوشته‌ها را یابند. سال ۱۸۲۰ میلادی، توماس اکربال، دیپلماتیک سوئدی تبار توانست نام بطلمیوس و چند نام دیگر را شناسایی کند؛ وی این نام‌ها را با متن یونانی مقایسه نمود.



بلکه با توجه به این آیه «السبع المثانی» معجزه دوم پیامبر اسلام است؛ قرآن، شگفتی عرب‌ها را به همراه داشت و «السبع المثانی» شگفت‌زدگی یهودیان را.

### سوم

مفسران، مترجمان و متخصصان علوم قرآنی، در تفسیر حروف مقطعه به چند راه شده‌اند که به‌سختی می‌توان این راه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون و گاه ناهم‌گون را زیر یک نام و معنا خلاصه نمود:

پاره‌ای از ایشان - چه درگذشته و چه در عصر حاضر - به ناتوانی خویش در فهم این حروف اعتراف نموده‌اند؛ مفسر سرشناس معاصر مصر، محمد متولی الشعراوی از این گروه است.

در حدود ۳۰ دیدگاه درباره حروف مقطعه وجود دارد. از آن شمار است:

- همان حروف الفبای زبان عربی (۲۸ یا ۲۹) است؛

- نام سوره‌ها است؛

- اعجاز است؛ یعنی قرآن از حروف عربی تشکیل شده، اما هیچ‌کس نمی‌تواند با استفاده از همین حروف، معجزه‌ای چون قرآن بیاورد؛

- از اسماء الهی به شمار می‌آیند؛

- از علایم اختصاری می‌باشند؛ «الم» یعنی «الله»، «لطیف»، «مجید».

بر اساس تئوری نویسنده - که آن را مخالف قول و نظر دیگران نمی‌داند - چنان‌چه این حروف، همان حروف عربی باشند، می‌باید با تنوین، مثلاً الف، لام، میم خوانده می‌شدند، از این‌رو، با توجه به ضرورت تفسیر علمی قرآن، فرضیه کهن یعنی «حروف الفبا بودن» را مردود می‌پندارد و آن‌ها را رمزها و کدهایی در قالب واژگان و عبارت می‌خواند.

در نگاه سعد عبدالمطلب العدل، قرآن این واژگان را از زبان مقدس دیگری وام گرفته است؛ از زبان هیروگلیفی که روزگاری بس بلند و شاید تا ظهور اسلام زبان بین‌المللی نگارش و سخن گفتن بود.

این زبان برای مذکر و مؤنث و مفرد و تثنیه و جمع تنها یک گونه داشت؛ صیغه مفرد مذکر.

هدف از این کتاب در فصل نخست، شناسایی زبان‌های مقدس (هیروگلیف، زبان بابلی، به‌ویژه در نیمه هزاره دوم پیش

از میلاد، زبان عبری و زبان عربی) و برتر شمردن این زبان‌های مقدس بر زبان‌های دیگر است تا اهل فن و قرآن‌پژوهان، در تفسیر خود از واژگان غیرمقدس بهره نگیرند. برای مثال، در برخی از تفسیرها می‌خوانیم: «فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (از شیر درنده می‌گریزد/ مدثر ۵۱) در حالی‌که واژه قسوره، حبشی و غیرمقدس است و در مصر باستان بر کسی اطلاق می‌شد که نیزه پرتاب می‌کند، و بی‌شک این معنا مناسب‌تر است.

در همین فصل، واژه‌های دیگری چون نام قبایل یهود جزیره العرب؛ خزاعه، قریظه، نظیر، اوس، خزرج، قینقاع؛ ریشه واژگانی چون بَرک، خَتَم؛ نام شهرها و مناطقی مانند تیماء، حجاز، خیبر، یثرب، طائف؛ نام کوه‌هایی به‌سان حراء، رضوی، عرفات؛ نام گیاهانی از قبیل عرتن، عرعر، عرفظ، همقح؛ نام طایفه‌ها و قبایل و گروه‌هایی چون ثقیف، قریش، خزاعه، هوازن و فهر ریشه در مصر باستان داشته، هیچ معنایی در زبان عربی ندارند.

### چهارم



فصل دوم، به حروف و به تعبیر مؤلف به واژگان و عبارات‌های آغازین سوره مریم اختصاص یافته است.

نویسنده پس از تبیین ترتیب نزول سوره، محل

نزول، ارزش آن و دربرداشتن مضامین و رازهای فراوانِ گره‌خورده با تاریخ دین، پرسش‌هایی مطرح می‌کند:

این مریم کیست؟ زکریا کیست که سوره در آغاز از او یاد می‌کند و نامش در جای‌جای قرآن آمده است؟ و دست آخر، به شکل نگارشی «کهیعیص» می‌پردازد و معنای این کلمات را براساس هیروگلیف بیان می‌دارد:

کاف: پرده از راز چیزی برداشتن، رازی را برملا کردن، آشکار ساختن یک راز، نمایاندن یک حقیقت قطعی؛ ها: آگاه باش، از آسمان فرود می‌آید؛ ی: از این‌رو، برای تو، که پس از یک جمله مستقیم به مخاطب می‌آید؛ عیین و نه عین: بنده شایسته، زیبا، راستگو، خوب؛ صاد: می‌گویند، سخن می‌گویند، روایت می‌کند، حکایت، داستان.

روی هم رفته معنای فراز کهیعیص چنین است:

«ها پرده از رازی برمی‌داریم که از آسمان بر تو فرود آمده؛ از

جانب پروردگار، آگاه باش! اینک به این داستان واقعی گوش فرا ده: «نحن نقص عليك أحسن القصص» (بهترین حکایت‌ها را به



وسیله این قرآن بر تو می‌گویم / یوسف - ۳).

به نگر نویسنده، این مفاهیم در بردارنده حکمت‌هایی است؛ خداوند این رازها و نمادها را در آغاز سوره‌ها قرار داده است و راز مهم این سوره، قصه تولد عیسی بن مریم است؛ کسی که به شایستگی میراث‌دار نبوت ابراهیم نبی است.

سوره با داستان زکریا می‌آغازد؛ انسانی پاک‌نژاد که البته مشکل بزرگی داشت و جز با معجزه گره از مشکل او گشوده نمی‌شد. زکریا، واپسین میوه درخت نبوت بود. زکریای پیامبر دست به دعا برمی‌دارد و عاجزانه از خداوند فرزندی می‌خواهد. انتظار طولانی و سخت جان‌فرساست؛ سن پیری از یک‌سو، و نازایی همسرش از دیگر سو؛ مشکلی بس بزرگ که جز با معجزه درمان نمی‌شود.

عدل، شش نکته قابل توجه در آیه می‌یابد. این‌ها همه از هراس زکریا پرده برمی‌دارد؛ مبدا نبوت ادامه نیابد. آیات یکم تا پانزدهم نشان می‌دهد مشکل زکریا و همسرش، مشکل تمام قوم یهود و پیروان اوست و نبوت جز در خانه او استمرار پذیر نیست. اما یحیی، ازدواج نخواهد کرد و نسلی از او زاده نخواهد شد؛ بحران دیگری در راه است. مریم اما؛ دختر پاک و تقوا پیشه، این مهم را بر دوش خواهد کشید. مریم، دست‌پرورده زکریاست.



نویسنده، پس از چندین مقدمه، راز «که‌یعیص» را آشکار می‌سازد و آغاز و پایان سوره را هماهنگ می‌یابد، زیرا سوره به معنای ساختمان است؛ رسول اسلام رازی برای جزیره العرب کشف نمود؛ راز واقعی داستان مسیح که حکمتی در آن نهفته است: «نبوت از خاندان یعقوب به خاندان اسماعیل منتقل شد».

## پنجم

فصل سوم، درباره رمز سوره «قلم»، «ق» و «ص» است: «ن والقلم و ما یسطرون».

نویسنده، همان روند پیشین سوره مریم را ادامه می‌دهد؛ محل نزول (مکی - مدنی)، ترتیب نزول، دادن شمایی کلی از مسایل مربوط به سوره و اسباب نزول را بیان می‌کند. نیز، دیدگاه سیوطی و ابن کثیر را درباره «ن» می‌آورد.

پرسش اساسی بحث این است که ضمیر فاعلی در «ما یسطرون» و «تبصرون» کدام است؟ و در پاسخ می‌نویسد: بی‌شک - هم‌چنان که پاره‌ای گفته‌اند - مخاطب آیه کاتبان وحی نمی‌باشند،

چرا که خداوند بدان‌ها سوگند یاد کرده، در «فستبصر و تبصرون بأیکم المفتون» (به‌زودی تو و مخالفان مشاهده می‌کنید که از شما کدام یک مفتون و دیوانه‌اند/ قلم - ۵-۴) ایشان را به مبارزه طلبیده است.

در آغاز باید بدانیم که «و» در این آیه از حروف قسم نیست و «ن» به هیچ‌رو، حرف نیست، بلکه عبارتی ساخته شده از سه کلمه است؛ «نون»، «واو» و «نون» به معنای: فرود آمدند، انحطاط یافتند، نادان شدند.

جالب این‌که همین واژه در زبان قبلی امروز که میراث‌دار زبان مصری باستان است، به همین گونه یونانی نوشته می‌شود و در انگلیسی به معنای ABYSS است و در عربی نادان، انحطاط‌یافته، تباه.

آیات نخستین سوره قلم بدین معناست:

«دستان و قلمی که به آن می‌نویسند، خشک باد؛ نیز، زبانی که به آن سخن می‌گویند و آن چه را از سر نادانی می‌نگارند. یوه‌گویی کافرکیشان و آنان که دروغ بر شما می‌بندند و تهمت‌هایی چون «دیوانگی» به شما نسبت می‌دهند، نابود باد. خداوند نعمت نبوت را به تو ارزانی داشته، بهترین پاداش توست...»

بی‌شک، سوره با سوگند آغاز نشده؛ خداوند به «دیوانگی» که نادانان به پیامبر وی نسبت داده‌اند، قسم یاد نمی‌کند. آیه پنجاهم سوره در گره‌گشایی از این راز یاری‌رسان است: «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بأبصارهم لما سعموا الذکر و یقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین» (و حقیقتاً نزدیک است آنانی که کافر شده‌اند با چشمان خود تو را هلاک کنند، چون که قرآن را شنیدند گویند که حقیقتاً او دیوانه است و حال آن‌که او جز تذکر برای جهانیان نیست/ قلم - ۵۲ - ۵۰).

واپسین آیه سوره، افزون بر رمزگشایی، یکپارچگی بنیاد ادبی ساختمان سوره را استوارتر می‌کند.

«ق» سرآغاز سوره «ق» نمادی پیچیده است و شبیه به یک حرف. نویسنده از «شذور الذهب»، «لسان العرب»، «المجمع الوسیط» و دیگران در ترجمه «بل» که در آیه دوم و پنجم سوره آمده، نقل می‌کند و به بررسی این اسلوب بلاغی می‌پردازد و در روش پژوهش خویش، توجه ما را به دو نکته درباره شبه واژه «ق» جلب می‌کند:

۱. «و» در «ق والقرآن المجید» حرف قسم نیست؛

۲. با اطمینان باید گفت: تمامی دیدگاه‌های پیشینیان درباره



«ق» نادرست است.

### هفتم

فصل دهم، واپسین بخش کتاب هیرو گلیف قرآن را تفسیر می‌کند می‌باشد. هر سوره از منظر سعد عبدالمطلب عدل بخشی از ساختمان قرآن را شکل می‌بخشد. وی بسی خرسند است که خداوند او را یاری رسانده تا رمزها را بگشاید؛ رمزهای آغاز سوره‌ها که معنای درونی سوره را به ایجاز بیان داشته، با زبانی غیرعربی اعجاز دیگری رقم زده است.

اعجاز لغوی زبان مصر باستان در تعبیرهای عربی حل شده است؛ حرف‌ها و نقش‌های وام گرفته شده از هیروگلیف که معجزه رسالت و دعوت راستین پیامبر اسلام را نمایان می‌سازد؛ رمزها/ نمادهایی که با وجود تشابه آشکار، گاه یک آیه به‌شمار می‌آیند و گاه بخشی از یک آیه‌اند.

کتاب الهیرو غلیفیه تفسیر القرآن الکریم با بخشی از یک آیه پایان می‌یابد:

«ربنا لاتؤاخذنا ان نسينا او خطانا»  
(پروردگاره ما را بر آن چه به فراموشی  
یا به خطا کرده‌ایم مؤاخذه مکن/  
بقره - ۲۸۶).

نویسنده دست به دعا برمی‌دارد  
و آرزوی خطاپوشی دارد.



### ششم

فصل چهارم تا نهم به سوره‌های طه، یس، شوری، غافر، فصلت، جاثیه، احقاف، دخان، نمل، شعراء، قصص، اعراف، لقمان، سجده، روم، عنکبوت، بقره، آل عمران، رعد، یونس، هود، یوسف، حجر و ابراهیم اختصاص دارد.

سوره بقره، اگرچه در قرآن‌های فعلی پس از فاتحه آمده، اما نخستین سوره مدنی و هشتاد و هشتمین سوره بر اساس ترتیب نزول است.

نویسنده در این بخش‌ها، نه ترتیب نزولی سوره‌ها، که بر اساس واژگان مشترک سرآغاز آیه‌ها عمل کرده است؛ برای نمونه در «المص» و «الم» به سوره‌های اعراف، لقمان، سجده، روم، عنکبوت، بقره و آل عمران پرداخته. ملاک نویسنده شباهت حروف مقطعه، و به تعبیر وی کلمات و شبه کلمات بوده است.

بر همین منوال، تمامی سوره‌هایی که با «حم» آغاز می‌شوند، در پی یکدیگر آمده‌اند.

### هشتم

مخالفت با عدل، تنها به دیدگاه‌های این کتاب اختصاص نیافته است. این پژوهش‌گر مصری - که از فعالان جهان تجارت و صنعت توریسم است - برای نوشته‌ها و کتاب‌هایش همواره مورد نقد بوده است: «اختاتون ابوالانبياء»، «الخليل اختاتون في القرآن الکریم» و «السبع المثاني ليست سورة الفاتحة». او نیز در برابر هیچ نقدی لب فرونسته، به یکان یکان انتقادهای پاسخ گفته است.

- محمدرشید ناصر ذوق، در مورد پیش‌گویی‌ها و تئوری‌های وی، و از آن شمار «ابراهیم نبی را اختاتون مصر نامیدن» گزارش داده، به مخالفان دیدگاه‌های عدل اشاره کرده است.

- دکتر عبدالحلیم نورالدین، متخصص زبان هیروگلیفی، از زاویه معادل‌یابی واژگان توسط عدل در صدد پاسخ‌گویی برآمده، به نقد پرداخته است. وی در روزنامه کویتی «الوطن»، دیده‌گاه‌های سعد عبدالمطلب العدل را بی‌پایه و دلیل خوانده است.



- حسن عبدالله بر آن است که اگرچه دیدگاه‌های عدل به‌طور مستقیم به باورهای مسلمانان آسیب نمی‌رساند، اما نباید سکوت اختیار کرد و بی‌تفاوت ماند، چرا که تاریخ ادیان دگرگون شده، بنیادها شکسته شده، نویسنده با تورات به مخالفت پرداخته، حقایق تاریخی را زیر و زبر کرده است.

- مجمع صدور فتوا در عربستان سعودی و دانشگاه الأزهر مصر از کفرورزی او دم زده‌اند.

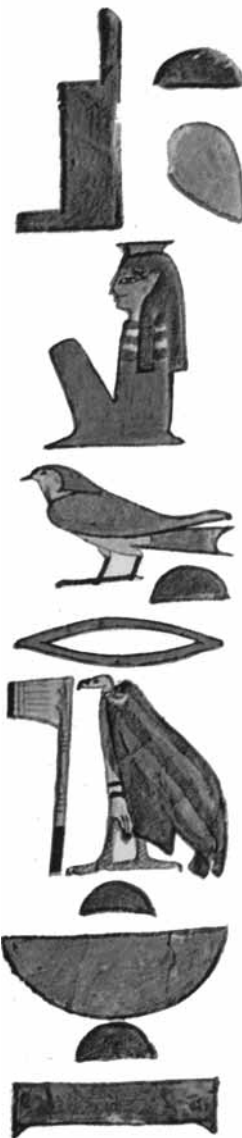
می‌توان واکنش جهان عرب نسبت به دیدگاه عدل در این کتاب را به سه قسمت بخش نمود؛ مخالفان که از دو زاویه زبانی و دینی با او مخالفت نمودند و یکی او را به باری با واژگان متهم نمود؛ و دیگری به عدم برخورداری وی از بایسته‌های مفسر قران سخن گفت؛ و گروه سوم نوآوری وی را ستود.

### به‌بازی گرفتن زبان مصر باستان

مخالفان دیدگاه عدل، درباره تفسیری که از واژگان هیروگلیفی داده، به جدول شامپلیون و فرهنگ گاردنر - که هر دو از ارزشمندترین نوشته‌های تبیین نشانه‌های

زبان مصر باستان در شمارند - مراجعه نموده‌اند و ناسره‌های سخن نویسنده را بیرون آورده‌اند. از منظر مخالفان، برخی از کاستی‌های کار عدل عبارتند از:

۱. برخلاف بیش‌تر فرهنگ‌نامه‌ها و متون باستانی مصر، نویسنده علایم را از چپ به راست آورده است.



۲. تلفظ واژه (brq) بر اساس کتاب الیهروغلیفیه تفسیر القرآن الکریم، «برق» است، ولی با توجه به دیدگاه شامپلیون، باید چنین نگاشته و تلفظ شود: (ب - و - ی - ر - ق - شب = بو یرق - شب / بویرقشب)؛ یعنی مؤلف از هشت علامت مستقل هر و گلیفی تنها یک واژه سه حرفی استخراج نموده است.

۳. در «الر»، یا همان گونه که وی می‌نویسد: (أ - ل - ر) به جای «ا»، «اِری» آورده و نه تنها «ا» (همزه ی مفتوح) را مکسور (!) کرده که یک حرف را جانشین سه حرف نموده است. نیز، «رمو» را همان حرف «ل» می‌خواند، و «مر» را «ر»! بدین سان (الر) در مصر باستان اِریرمومر (اِری - رمو - مر) بوده است!

جالب‌تر این که (الر) یا (اِری رمومر) را (مرا) ترجمه کرده، آن هم به معنای «آن که از سر هوی و هوس گرایش یابد، تردیدگر شکاک».

مصر شناسان، از عدم وجود حرف «ل» در تمام دوره‌های مصر باستان سخن گفته‌اند تا این که واژه (اِلاکندر) را در عصر بطلمیوس یافتند و بر آن شدند به جای «ل» یکی از نشانه‌های هیروگلیف را قرار دهند. از سر ناچاری علامت شیر نشسته را به کار بردند. اما پس از چندی آن را نادرست دانسته، حرف «ل» را از خانواده «ر» به‌شمار آوردند. اما نویسنده به آسانی صدای «ر» را انتخاب می‌کند و به جای صدای «ل» می‌گذارد و نتیجه می‌گیرد «رمو» همان حرف «ل» است.

گویا وی بر آن است تلفظ نشانه‌های هیروگلیف را با خواست خود هماهنگ کند؛ حتی اگر سخن و دیدگاه وی از بنیادهای علمی برخوردار نباشد.

۴. نویسنده، که بسیاری از نام‌های اماکن و قبایل عربی را، هیروگلیفی می‌پندارد به جای «حجاز» چند علامت می‌گذارد و «نور» ترجمه می‌کند، یعنی علامت ریسمان تافته و دوما. بر اساس نظریه شامپلیون، این علامت‌ها چنین نوشته می‌شود (ح - ض - ض - رع) یعنی «حضرع»، اما میان حجاز و حضرع چه شباهتی یافت می‌شود!؟

در جای دیگر، نشانه مار را «ح» تلفظ کرده، در حالی که «ض» است بر بنیاد تمامی فرهنگ‌هایی هیروگلیفی. و در فرصتی دیگر این نشانه به «ص» تبدیل شده، حال آن که این علامت در جایی که وی آورده «ضد» تلفظ می‌شود.

اشتباه‌های وی چنان بزرگ است که به توهم و خرافه شبیه است، تا به شیوه‌های پژوهشی و راه‌کارهای علمی.



عویزش در مبحث سوم، حروف مقطعه را از دیدگاه روایات و علما بررسی نموده، ابیاتی در تأیید سخن خویش و پیشینیان آورده است.

وی، در بخش دوم به نقد کتاب می‌پردازد؛ ارزش قرآن و هراس صحابه از تفسیر آیات و واژگانی را که نمی‌دانستند، یادآور می‌شود که آن بزرگان و در پاسخ به پرسش دیگران لب فرو بسته‌اند.

پس از این دو مقدمه، نویسنده با به کارگیری آیات و روایات به ردّ دیدگاه عدل پرداخته است:

۱. سعد عبدالمطلب العدل شرایط ضروری یک مفسر قرآن را ندارد. این شرایط عبارتند از: آشنایی با زبان عربی (زیاتشناسی، علم نحو، صرف و اشتقاق)، علوم قرآنی، سنت نبوی.

نیز، به دو تن از قرآن‌پژوهان اشاره کرده، که به دیدگاه عدل واکنش نشان داده‌اند؛ استاد صلاح مطر و دکتر محمد محمود محمدین که او را دارای شرایط مفسر ندانسته، پاسخ مؤلف به آن‌ها نشان‌گر ناآشنایی و کم بهره بودن وی از این دانش‌هاست.

۲. دیدگاه کتاب و نویسنده مخالف اجماع است. نویسنده بر خلاف اجماع عمل نموده، در جایی لب به سخن گشوده که نباید سخن می‌گفت؛ زیرا چنانچه مفسران در تفسیر آیه‌ای اختلاف نظر داشته باشند، دیدگاه جدید پذیرفته نیست، بلکه به‌مثابه خرق اجماع است.

۳. آراء نویسنده از بن مایه علمی برخوردار نیستند؛ این حقیقت را می‌توان در منابع اندک شماری یافت که وی برای کتاب و ادعای خود آورده است.

بسنده کردن تنها به ۱۹ منبع برای اثبات یک دیدگاه مهم و استفاده از تورات و انجیل برای تبیین حقایق قرآنی و ارجاع دادن غیر علمی، او را به پیش‌گویی و تکلف و توهم سوق داده است.

۴. وی، درباره پیامبران با بی‌پروایی سخن گفته، به آن برگزیدگان الهی کارها و کردارهایی نسبت می‌دهد، که درخور مقام ایشان نیست.

۵. دکتر عبدالحکیم نورالدین، مدیر گروه آثار باستانی مصر در دانشگاه قاهره و استاد زبان مصر باستان، در گفت‌وگو با مجله «نصف الدنيا» (شماره ۹، ص ۵۴۷، یکشنبه ۶ اگوست ۲۰۰۰)، می‌آورد که سعد عبدالمطلب عدل از وی تقاضا نموده، دیباچه‌ای بر کتاب الهمبروغلیفیه تفسیر القرآن الکریم بنگارد، اما دکتر عبدالحکیم

خواسته وی را اجابت نکرده، زیرا مسأله زبان‌شناسی چنان ساده نیست که مؤلف گمان برده است.

۶. دیدگاه کارشناسان و باستان‌شناسان درباره دیدگاه‌های دیگر نویسندگان و کتاب‌های او نشان از نادرستی نظرگاه‌های وی دارد. وی در کتاب «اخناتون ابوالآئبیه»، «أخ این آتون» را همان «ابراهیم» می‌داند؛ از منظر او آدم و حوا به زبان مصر باستان سخن می‌گفتند؛ شمار واژه‌های عربی در آلمانی ده هزار کلمه است؛ حضرت یوسف با زبان مصری آشنا بوده، داود در مزایر خود از سروده‌های اخناتون سود جسته است. این‌ها همه بی‌بنیاد است و زبان هیروگلیف، تنها یکی از خطوط مصر باستان است و زبان بایلیان، زبان رسمی و دیپلماتیک آن‌زمان و سامان بوده نه مصری کهن که وی ادعا می‌کند. نیز، افعال زبان هیروگلیف، به فراخور زمان دگرگون می‌شوند و همراه یکسان نیستند.

۷. نویسنده، شباهت آوایی را دلیلی بر یکسانی حروف مقطعه با واژگان هیروگلیف پنداشته است. اما آیا می‌توان در تفسیر قرآن تنها به آواها تمسک جست؟ وی، از یک رؤیای صادقانه سخن می‌گوید که میان خواب و بیداری هاتفی از غیبت آمده، وی به یاری رسانده است. اما آیا می‌توان برای روش‌های علمی خواب‌ها را ملاک قرار داد و به تفسیر قرآن پرداخت؟

عویزش در پایان نتیجه می‌گیرد:

۱. سعد عبدالمطلب عدل، از شرایط تبدیل شدن به یک مفسر برخوردار نیست و از این‌رو، حق تفسیر کتاب خدا را نداشته و ندارد؛

۲. دیدگاه وی با اجماع امت مخالف است؛

۳. کارشناسان هیروگلیف با نتایج به دست آمده وی مخالفند؛

بی‌شک مخالفت مفسران و قرآن‌پژوهان بیش‌تر است؛

۴. بیش‌تر دیدگاه‌های کتاب یاوه‌گویی و حدس و توهمات

است؛ منابع اندک وی ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد؛

۵. مؤلف باید به درگاه خداوند توبه کند و از نوشته‌های خویش اعلام بی‌زاری و براءت نماید و به این گناه غره نشود.

در برابر واکنش‌های منفی و نقدهای نه‌چندان اندک مردمان جهان عرب، به‌ویژه روزنامه‌نگاران و قرآن‌پژوهان و باستان‌شناسان مصر، گروهی از روزنامه‌نگاران و استادان دانشگاه، قیام نویسنده علیه آن‌چه خمودگی و خموشی‌گزینی خوانده‌اند، به فال نیک گرفته، تلاش و دستاوردهای وی را تحسین کرده، او را مصداق مسلمانی دانسته‌اند که به فرمایش پیامبر(ص) عمل نموده است:



۵. وی «حطمة» را به معنای جایگاه قصاص، مکان عذاب بزرگ در آخرت ترجمه می‌کند. واژه حطمه در فرهنگ‌نامه هیروگلیفی سعد عبدالمطلب عدل از چهار حرف تشکیل شده، حال آن‌که تمامی فرهنگ واژه‌های دیگر این واژه را به نشانه‌ها نوشته‌اند:

- علامت ریسمان تافته که «ح» تلفظ می‌شود؛

- صندلی سنگی، که در فرهنگ گاردنر «ست» است؛

- تریاس [چفت/ قفل]، «تم»؛

- جغد، «م»؛

- دوپر موازی، «یی ریا»؛

- تپه، «ت»؛

- غاز، «سنم»؛

- شکاف یا خانه، «بر» خوانده می‌شود.

یعنی ح - ست - تم - م - یی - ت - سنم - بر، که روی هم رفته (حستتمییتمبر) است، و به هیچ روی شباهتی با «حطمة» ندارد.

تلاش برای پوشاندن جامعه‌های هیروگلیفی به واژگان عربی، جز با عوام فریبی و خودنمایی تفسیر نمی‌شود.

۶. بر اساس فرهنگ گاردنر - که نویسنده آن را مرجع خود می‌داند - نشانه نظیر (قبله یهودی صدر اسلام)، «نتر» خوانده می‌شود. وی، نه تنها «ت» را به «خ» بدل کرده - و پیش از این در حطمه «ط» تلفظ نموده - که «ی» افزوده و معنای نظیر را که بر اساس زبان مصریان باستان «الله» است به ملک (پادشاه) تبدیل کرده است.

با توجه به فرهنگ گاردنر، نشانه‌هایی که وی برای قینقاع آورده «خا - ن - خ - سو - نخت» (خانخونخت) خوانده می‌شوند که هیچ قرابتی با «قینقاع» ندارد. این بازی با کلمات، در خزاعه، یکی دیگر از قبایل یهودی به چشم می‌خورد: ولی «خا - ص - ع - ح - صوح» (خاصصصح) کجا و «خزاعه» کجا؟

باید اشاره کرد که شامیلیون و همه پیروان وی دریافتن حرف «زین» مصری باستان (ز) ناکام بودند و همه فرهنگ‌های ایشان از این حرف تهی است؛ درست همان‌گونه که نمی‌توان حرف «ل» را یافت. اما نویسنده در واژه خزاعه «ص» را به جای «ز» نهاده، البته در جایی دیگر از همین کتاب، در واژه «صاخته»، «ص» همان «ص» است.

۷. واژه علق، یکی دیگر از واژه‌هایی است که از دست‌کاری

سعد عدل در امان نمانده است؛ هفت نشانه به سه حرف فروکاسته شده، «ع - ر - ق - فح - مضات - صح» و یا بر اساس حروف الفبای عربی «عرقفحمضاتصح» تنها به معنای واژه «علق» است! حتی اگر بخش آخر این واژه را نادیده بگیریم، معنای نشانه‌ها «عرق» است نه «علق» و هیچ توجیهی برای دگرگون ساختن «ر» به «ل» وجود ندارد.

بی‌گمان، آن‌چه سعد عبدالمطلب عدل بدان کمر همت

بسته، تلاش برای نادیده گرفتن

پژوهش علمی ارزش‌مندی است

که دکتر اسامه سعداوی پیش

گرفته، با شتاب‌زدگی پیشاپیش

در تاریخ ۲۷ / یونیو / ۲۰۰۰

میلادی مصاحبه‌ای کرد که قرار

است کتابی به چاپ بسپارد! اما

میان پژوهش او و پژوهش دکتر

سعداوی فاصله‌هاست.

روزنامه‌های مصر از

کشف‌های نوین دکتر اسامه

سعداوی در باب زبان مصر

باستان و مصرشناسی و نظریه

ساختن اهرام، مقاله‌های بسیار

سودمندی به چاپ رساندند و

همه دانش‌مندان و پژوهش‌گران

فرهیخته مصر را به شگفتی

واداشت.

## به بازیچه گرفتن دین

### مبین

علی بن الرحمن القصب العویش، از شمار دین‌مردانی است که

به کتاب و نویسنده پاسخ گفته است.

وی، در یک مقاله بلند، در چند مبحث و یک خاتمه گزارشی

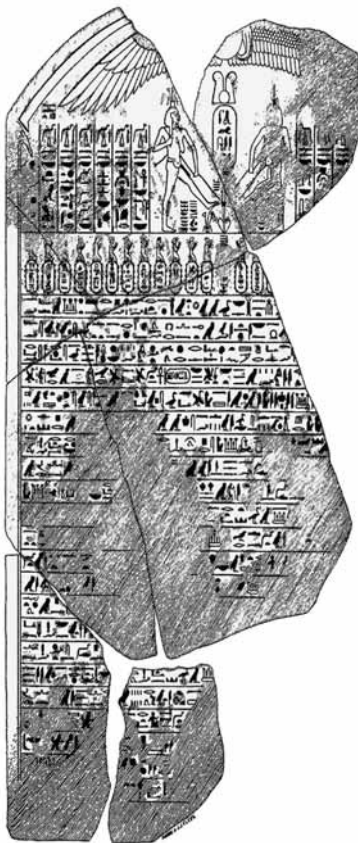
از کتاب داده، به عیارسنجی پرداخته است.

بخش نخست نگاهی دارد به تاریخچه هیروگلیف و

کشف‌های نوین باستان‌شناسی در مصر، مبحث دوم، بدون تلاش

برای نقد کتاب، فصل‌های ده‌گانه آن را تبیین کرده، پاره‌ای از

دیدگاه‌های سعد المطلب العدل را آورده است.



«اطلبوا العلم ولو في الصين».

دکتر محمد رجب البیومی، عضو مجمع پژوهش‌های اسلامی و استاد فلسفه اسلامی، دیباچه‌ای بر کتاب نگاشته، شیوه پژوهشی عدل را ستوده است. سعد العدل طی دوازده سالی که در آلمان بوده با این شیوه و زبان آشنا شده است. بیومی، در گزارشی که از کتاب آورده بر آن است سعد عدل از میان مأخذ و منابع فراوان تفسیری و تاریخی، چندین منبع مهم را گلچین کرده، به رمزگشایی حروف مقطعه پرداخته، نسبت آن‌ها را با زبان مصر باستان - که امروزه در مصر آن را قبطی می‌خوانیم - سنجیده است.

فرهنگ گران‌سنگ گادامر، از شمار منابع نویسنده برای شناسایی و ترجمه نشانه‌های هیروگلیفی به‌شمار می‌آید. نیز، نویسنده قرار است بر شگفتی ما بیافزاید و کتاب آینده او داستان واقعی نیای پیامبران حضرت ابراهیم خلیل - علیه السلام - است.

مرسی سعد الدین، روزنامه‌نگاری که به گزارش کتاب‌های جدید می‌پردازد، از شیفتگان دیگر کتاب الیبرو غلیفه تفسیر القرآن الکریم است. وی، دکتر بیومی و سعد عبدالمطلب العدل را می‌ستاید که واقعیت اسلام ناب را به جهانیان معرفی می‌کنند.

سعد عدل، به وبلاگ‌های فراوانی پاسخ می‌گوید و پرسش و پاسخ از طرف هواداران، و گاه مخالفانش، هم‌چنان ادامه دارد.

روی سخن سعد عدل، در این پاسخ‌ها بیش از همه با که او را به عدم داشتن تخصص در زمینه هیروگلیف، و یا به تعبیر درست‌تر ترجمه نشانه‌های آن زبان بر اساس پیش‌فرض‌ها و خواسته‌ها کرده‌اند.

به دیگر سخن وی بیش‌ترین انرژی و هم و غم خود را پاسخ گفتن به دین‌مردان به کار برده است.

سعد عبدالمطلب عدل، پس از ارائه دیدگاه عوشیز، به نتایجی که وی به آن‌ها رسیده، اشاره می‌کند و پاسخ می‌گوید. البته گاه پاسخ‌های سعد عدل به دین‌مردان از برهان فاصله می‌گیرد و لحن، شدت می‌گیرد. وی، پس از بیان بخشی از انتقاد عوشیز، پی‌نوشتی می‌آورد؛ طنز و جد را درهم می‌آمیزد و گاه او را به سخره می‌گیرد. در پاسخ به نقدهای عوشیز می‌آورد:

۱. شرایط مفسر در نویسنده فراهم نیست و نباید به تفسیر و

ارائه نظر بپردازد.

- با توأم ای استاد همه استادان، تو کیستی که چنین می‌گویی! تو که حتی با زبان مادری‌ات آشنا نیستی، چگونه به اندیش‌مندی

که با بیست دانش‌آشناست، خُرده می‌گیری. بهتر آن بود که تو و استادانت اعتراف می‌کردید، سطح پژوهش من از سطح دانش شما فراتر است؛ نه عربی را می‌دانید، هر چند به ظاهر بدین زبان سخن می‌گویید؛ نه با تاریخ آشنا هستید، چراکه دشمن مکتب فکری شماست؛ از فهم زبان مصر باستان بی‌بهره‌اید، زیرا زبان فرعونیان کافرکیش است؛ نه در گستره ادیان از مقوله‌ای به نام علم تطبیقی خبر دارید، چراکه گمان می‌برید با دیدگاه شما پیوندی ندارد، حال آن‌که داستان‌های قرآن‌آشنایی با این دانش را بر شما واجب می‌کند؛ زبان عبری را نیز نمی‌فهمید، چرا که زبان دشمنان شماست؛ حتی از آشنایی با جغرافیا و بلاغت و دستور زبان عربی و دانشی به نام نقد و شرایط نقد و ناقد ناتوانید.

۱. گفته‌ای سخن من با اجماع امت مخالف است. افتخار می‌کنم با اجماع شما مخالفت ورزیده‌ام و چیزی را تفسیر نمودم که توانایی تفسیر آن را نداشته‌اید؛ اجماع امت با دانش‌هایی که یک مفسر باید بدان مسلح باشد، پیوندی ندارد. از استاد خود بی‌رس -

که این اطلاعات بیهوده را در اختیار نهاده تا مرا به چالش کشی و هر دو سخت در اشتباهید - آیا امت، بسا در اجماع خود به خطا و اشتباه نرفته است؟ آیا امروز اجماع بر پشتیبانی کردن از غیر مسلمانان اجماع نکرده است؟ آیا این اجماع یکسره باطل نیست؟

بی‌شک، این همه تفسیر، گواه بر خروج پیشینیان

از اجماع است و این حکایت هم‌چنان تا قیام قیامت باقی است.

۳. متخصصان زبان مصر باستان، نتایج به دست آمده را نپذیرفته‌اند، چه رسد به مفسران و قرآن‌پژوهان.

- این یاهو‌گویی‌ها، ساخته و پرداخته کدام ذهن است. تنها یک مدرس دانشکده باستان‌شناسی - که دانش محدودی در باب هیروگلیف نصیب او شده و البته هیچ بهره‌ای از دانش‌های دیگری که تو آن‌ها را ضروری می‌دانی، نیندوخته - «به من پاسخ گفته، در کشورتان منتشر شد، اما پاسخ من به او را که دو ماه بعد در شماره (۵۵۵) «نصف‌الدنیا» به چاپ رسید، در کشورتان توزیع نشد و بدین‌سان توطئه شما بر این کتاب برملا شد.

علما و مفسران اما، با آغوش باز از دیدگاه‌های من استقبال کردند».

۴. بیش‌ترین بخش‌ها و گفته‌های این کتاب بر دروغ و یاهو و حدس و گمان استوار است؛ این را می‌توان در منابعی که مؤلف به کار گرفته، دید و فهمید.





« تو چیزی از معادن گران بها نمی دانی و توانایی تشخیص طلا از آهن را نداری.»

۵. نویسنده باید به درگاه الهی توبه کند؛ از دیدگاه و نوشته هایش اعلام برائت نماید و شیرینی گناه او را نفریبد.

« مسأله این است! آقای «عوشیز» از من تقاضا می کند توبه کنم! تو کیستی که مردم را به توبه و استنابت فرا می خوانی؟ آیا خودت را نماینده خدا پنداشته ای؟ گویا برآنی گناهان مرا بخری و مرا ببخشی!

مرا به کفرورزی متهم ساخته ای، حال آن که من یک دانش مندم؛ تلاش فراوان داشته ام تا به نتایجی رسم که پیشینیان بدان ها نرسیدند. اسلام راستین، مانند مسیحیت نیست که از کلیسا برخوردار باشد و این همه نهاد و مجمع داشته باشید. عصر تکفیر، عصر قرون وسطایی شما رخت بر بسته است. آیین شما جز به فتنه انگیزی دامن نمی زند و البته تا من و دیگران باشیم راه به جایی نخواهد برد.»

سعد عبدالمطلب عدل، در این پاسخ ها گاه به جای برهان آوری، جدل گزینی می کند و به جای گفت و گو و تبیین سره از ناسره به ستیزه جویی و جدال روی می آورد و واژگان و تصویرها و ضرب المثلهایی غیر متعارف به کار می بندد که در خور مقال و مقام نیست.



وی در پایان، اسلام را دین دانش مدار و جهانی و مصر را دژ استوار اسلام می شمارد، ولی باز از به سخره گرفتن خصم دریغ نمی ورزد.

## درباره ترجمه کتاب

کتاب الہیرو غلیفہ تفسر القرآن الکریم با نام هیرو گلیف در قرآن؛ تفسیری نوین از حروف مقطعه توسط انتشارات سخن به چاپ رسیده است. دکتر حامد صدقی و دکتر حبیب الله عباسی، به ترجمه کتاب به زبان فارسی کمر همت بسته اند.

کتاب، به لحاظ چاپ و جلد و صفحه آرایی و فونت از کتاب های بسیار خوب دوره کنونی به شمار می آید؛ به ویژه چاپ نشانه های هیروگلیفی کار آسانی نیست.

۱. نام کتاب فارسی با نام کتاب عربی هم خوانی ندارد. شاید «تفسیری نوین از حروف مقطعه» عنوان مناسب تری باشد تا «هیروگلیف در قرآن». اگر چه بنا بر ادعای نویسنده آن چه در آغاز

۲۹ سوره آمده، حروف مقطعه نیست، اما به هر حال «هیرو گلیف در قرآن» نامی نامناسب و نامفهوم است. ترجمه عنوان عربی این است: «هیروگلیف قرآن کریم را تفسیر می کند».

آری به کار بردن فعل در عنوان کتاب و مقاله با ذوق فارسی دانان سازگار نیست، اما می بایست نامی بهتر برگزیده می شد. نیز، نویسنده عرب برای قرآن صفت کریم آورده تا نشان دهد، نه تنها یک مسلمان است، که به کرامت و اعجاز قرآن باور دارد و این امر در ترجمه مراعات نشده است.

۲. اشتباه های چاپی از صفحه نمایه آغاز می شود؛ عنوان به عربی و عنوان قرار دادی این گونه نوشته شده: «الہیرو غلیفہ تفسیر القرآن الکریم و نه تنها (الہیرو و غلیفہ) با فاصله تایپ شده که (ه) هیروغلیفہ بدون نقطه است و به ضمیر شبیه شده. نیز، به جای تفسر (تفسیر می کند) «تفسیر» آمده است.

این اشتباه ها در تایپ و چاپ که در کتاب هایی از این دست اثر منفی می گذارد و گاه معنا را دگرگون می کند، اندک شمار نیست.

۳. در صفحه ۴۱، زبان و گوش در واقع زبان و گویش؛ ۹۵ تحکم می ورزد، همان تهکم می ورزد، است. ص ۴۷، مهمور به این مهر به جای مهمور.

۴. ترجمه، در عبارت های نه چندان اندکی بوی متن عربی می دهد. گمان می رود تازه بودن موضوع بر مترجمان اثر نهاده، شتابزده به ترجمه تحت اللفظی روی آورده اند. البته این مشکل را می توان در ترجمه و تفسیر متون مقدس و مقاله ها و کتاب هایی که در این باره نگاشته می شود، دید. نمونه آشکار، ترجمه های موجود قرآن و نهج البلاغه و دعاهاست.

۴. نویسنده دیده پیشینیان رادر باب حروف مقطعه آورده می نویسد: و خلاصه سخن این که یکی معتقد است این حروف همان نام حروف الفبا هستند. و دیگری ... و ششمین نفر معتقد است که این سوگندها هستند (۳۸ فارسی). در واقع وی در صدد بیان کردن دیدگاه گروه ششم است و این ها (حروف مقطعه) حرف سوگند (ادات قَسَم) هستند نه سوگند ها. «وسادس یقول بانها اقسام» (ص ۵۱ عربی).

۵. (ص ۴۶) «پرسی که اکنون در این جا سخت مطرح است که باید پرسش مهمی باشد» به جای «والسوال الذی یطرح نفسه الآن یالحاح» (ص ۲۱).

۶. (ص ۵۰) «زمین بُز در شرح یک نشانه هیروگلیفی آمده که در عربی «ارض الماعز» (ص ۲۵) است. زمین بز ترکیب مناسبی



نیست.

کریم»:

۲۱. «پرسندهای می پرسد»؛
۲۲. «ای پیامبر مکلف از سوی ما»؛
۲۳. «سن سترونی»؛
۲۴. «دو دیگر آنکه بگیریم بپذیریم!»

### ترجمه نادرست واژگان و عبارتها

۲۵. (ص ۲۴ عربی) «سلاح الخیالة»، «ارتش سواره» (۴۸) نیست، سلاح سواره است.
۲۶. به جای «الشرقة والغصة» (۲۵) سکسکه (۵۱) آمده است. سکسکه به عربی «فواق» است و «شرقة» به معنای خفگی بر اثر خوردن آب و «غصة» گیر کردن چیزی در گلو است.
۲۷. «کوبه» (۵۵ فارسی) معادل «ضربة» (۲۹) در عربی نیست. کوبه ابزاری است برای کوفتن در.
۲۸. «اخگر» به معنای پاره آتش / شراره است و جمله «تا



- سوره مریم را در پرتو این اخگر (به جای اصطلاح قرآنی «قبس») تفسیر کنیم، نادرست است. این جمله بارها تکرار شده است؛ از جمله در صفحه ۵۸، ۶۶ فارسی.
- ناگفته نماند که اعراب با زبان عربی آمیخته است و بخش مهمی برای فهم، ولی امروزه کتابهای عربی، به ویژه انتشارات مدبولی مصر، دقتی در کار چاپ نمی کنند و با اعراب گذاری بیگانه اند.
- عدم اعراب گذاری و غلطهای تایپی کتاب عربی کار را بر هر مترجمی سخت می کند.
- نیز، نویسنده این کتاب از دانشهای فراوانی برای اثبات نظریه خود استفاده کرده، نقل قولهای بسیاری آورده، که مشکل زبان ترجمه دوچندان می شود.

بی شک مترجمان محترم برای ترجمه بسیاری از واژهها و عبارتها، به فرهنگ واژگان بسیاری مراجعه کرده اند و سختی کار را به جان خریده اند. این تلاش را آشکاره می توان در بخشها و فرازهایی از کتاب دید.

مترجمان محترم، در دو مقدمه؛ یکی کوتاه و دیگری بلند؛ یعنی اشاره (ص ۷ تا ۹) و مقدمه ترجمه (ص ۱۵ تا ۳۰) کار نویسنده را ستوده اند: «این بار نیز قرآن پژوه فرهیخته مصری، استاد سعد عبدالمطلب عدل از منظری تازه به قرآن نگریسته است. او با به

۷. در (ص ۵۱) در شرح یک گیاه می خوانیم: «مادهای برای گرمی یا بالا آوردن» که مراد استفراغ کردن / استفراغ است.
۸. (ص ۶۸) «وراثت نبوت شایسته و سزاوار هر آفرینندهای نیست» که ترجمه تحت اللفظی این عبارت عربی است: «وراثة النبوة لیست مستحقته لكل من هبَّ ودبَّ» (ص ۴۰) که مراد به ارث بردن نبوت است نه وراثت نبوت.
۹. (ص ۷۱) «شجره نبوت مجدداً در چنان بحرانی قرار گرفت» که ساختار و بافتی کاملاً عربی دارد. «اصبحت شجرة النبوة فی أزمة حقیقة» (ص ۴۲).

۱۰. (ص ۸۲) «پیش از آن که فکر و اندیشه خود را عرضه کنیم». نویسنده بر آن است نظریه خود را ارائه کند نه این که فکر و اندیشه خود را عرضه دارد «قبل ان نستعرض فکرتنا» (ص ۴۹).
۱۱. (ص ۹۳) «به دو دقیقه پر اهمیت توجه کنیم» که بسیار تکرار شده، به معنای نکته مهم و اساسی است.
۱۲. (ص ۸۹) نخست اجلها را آفرید؛

۱۳. (ص ۸۹) و معنی مجید این است: از لحاظ مجد، علو و بلندی و «رفعت». «والمجید فی المعنی المعجمی: من المجد والعلو والسمو و الرفعة» (ص ۵۵) که نویسنده در پی نشان دادن ریشه ی مجید است که از «مجد» می باشد، نه از لحاظ مجد!

### حذف و اضافه

۱۴. در صفحه ۵۵ عربی یک جمله معترضه آمده که جای آن باید در صفحه ۹۰ فارسی باشد، که البته ترجمه نشده است: «نقول پیدا تجاوزا للايضاح فقط».
۱۵. سطر ۷ صفحه ۵۷ عربی، حذف شده است که می باید در صفحه ۹۳ فارسی قرار می گرفت؛ از «و تدخل علی الجملة تا استعمال بل».

گاه هم با اضافه کردن روبهرو می شویم:

۱۶. در صفحه ۵۵ فارسی «الحاقه به معنای خردکننده بزرگ یا قیامت» آمده، که قیامت در متن عربی به چشم نمی خورد.

### عبارت های کهن فارسی و عربی

۱۷. «دشنه انداز» (۵۸) به جای «رامی الحربة» (۳۲)؛
۱۸. «حکمت بالغه»؛
۱۹. «ژاژخایی نمودند»؛
۲۰. «سوره به عنوان تکوین بخش اصلی ساختار قران



کارگیری زبان مصری کهن در حوزه قرآن پژوهی، موفق به تألیف چند اثر مهم دیگر در این زمینه می‌شود... با استناد به منابع معتبر زبان مصری کهن... صورت نگارشی اصلی آن‌ها [نشانه‌ها] را ارائه می‌کند... تفسیر و تأویل نسبتاً منطقی و سازگار با عقل ارائه می‌دهد، چندان که خواننده کتاب از توفیق نویسنده در حل ابهام‌های غامض و سر به مهر آغاز این سوره‌ها، سخت شگفت‌زده می‌شود» (ص ۷-۶). نیز، با این عبارت: «در پایان گفتنی است که قرآن پژوه مصری با آگاهی از همه این آرا و دیدگاه‌های مختلف در باره حروف مقطعه...» در واقع کار نویسنده را سخت ستوده‌اند. اما در پی نوشت‌ها و منابع و مأخذ ایشان اثری از دیدگاه مخالفان عدل (چه دین‌مردان و چه باستان‌شناسان و کارشناسان زبان مصری باستان) دیده نمی‌شود. البته هر خواننده‌ای چه بسا پس از مطالعه کتاب از این طرح نو شگفت زده شود، اما مترجمان باید بازتاب انتشار این کتاب در جهان عرب را به چشم می‌دیدند و در مقدمه می‌آوردند.



### درباره کتاب عربی

چنانچه دیدگاه‌های مخالفان؛ دین‌مردان و باستان‌شناسان را نادیده بگیریم، کتاب *الهیروغلیفیه* تفسیر القرآن الکریم افزون بر نو بودن مطلب کتاب و نظر نویسنده دارای پرسش‌های مهمی است:

۱. آیا قرائت‌هایی که در پی چهارده قرن سینه به سینه گشته، حتی اختلاف قرائت‌ها به ما رسیده، نادرست بوده است که باید «حم» را «حامی + یم» خواند تا از آن معنای آفرینش آسمانی استخراج نمود؟

اگر «عین» در «کهیصص» «عیین» است، چرا تاکنون «عین» خواننده شده و آیا «یَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ حُوطَبِ بِهِ» عبارت نادرستی بوده، اکنون کشف شده است؟

به دیگر سخن، آیا مخاطبان قرآن، به‌ویژه پیامبر(ص) که وحی بر او نازل شده، از معنای این رمزم‌ها و نمادها آگاهی نداشته است؟

۲. تاکنون مستشرقان و پژوهش‌گران مسلمان فراوانی از ریشه واژگان سخن به میان آورده‌اند، اما نویسنده، افزون بر حروف مقطعه (که آن‌ها را واژه و عبارت می‌داند) ریشه واژگانی چون نام شهرها، قبیله‌ها و طایفه‌ها، گروه‌ها، گیاهان و کوه‌ها را مصری باستان می‌شمارد. البته وی اذعان دارد که مراد او از این

سخن، دادن شناسنامه‌ای هیروگلیفی به این واژگان نیست، اما جهانی نامیدن این زبان آن هم تا پیدایش اسلام و بین‌المللی خواندن آن گفتار و نوشتار و وام‌ستانی زبان‌های دیگر از مصری باستان (هیروگلیفی/قبطی) را تأکید می‌بخشد، در حالی که آنان که واژه‌های دخیل در قرآن را بررسی نموده‌اند، از این حجم و وام‌ستانی دم نزده‌اند.

«قسورة» که نویسنده آن را از مصری کهن می‌خواند، نزد مفسران واژه‌های حبشی است و در پاره‌ای از کتاب‌ها چون «واژه‌هایی دخیل در قرآن مجید» نیامده؛ «حطمة، حاقه، طامة و سمک» نیز به چشم نمی‌خورند؛ و آیا «فردوس» که شکی در ایرانی بودن آن نیست نه یک واژه کهن فارسی، که باید ریشه آن را در مصر باستان و زبان هیروگلیف جست‌وجو نمود؟

۳. شاید نام دو قبیله «اوس» و «خزرج» ریشه در زبان هیروگلیف داشته باشند، اما بر خلاف دیدگاه سعد عدل، تباری یهودی ندارند.

۴. ترجمه نام کتاب به فارسی این است: «زبان هیروگلیف قرآن را تفسیر می‌کنم». از سوی دیگر نویسنده بر آن است خداوند دو معجزه به پیامبر داده است؛ یکی قرآن برای عرب‌ها؛ و دیگری السبع المثانی برای یهودیان. وی السبع المثانی را همان حروف هیروگلیفی قرآن (حروف مقطعه) می‌نامد. بدین‌سان هیروگلیف نه قرآن که السبع المثانی را تفسیر می‌کند و با توجه به این که السبع المثانی تنها در آغاز ۲۹ سوره آمده - و چنانچه بی‌ذریبیم این رمزها در تفسیر سراسر یک سوره به کار می‌آید - السبع المعانی تنها ۲۹ سوره را تفسیر خواهد کرد نه همه قرآن را.

### منابع

۱. الهیروغلیفیه تفسیر القرآن الکریم، موسی سعد الدین.
۲. الهیروغلیفیه تفسیر القرآن الکریم، سعد عبدالمطلب العدل، تقدیم: ا.د. محمد رجب البیومی (عضو مجمع البحوث الاسلامیه)، مکتبه مدبولی ۲۰۰۰.
۳. اخناتون أبو الأنبياء، سعد عبدالمطلب العدل، مکتبه مدبولی، ۲۰۰۸.
۴. العربية (وليسست المصرية القديمة) کانت علی مر العصور لغة الانبياء، محمد رشيد ناصر ذوق، ۲۰۰۸.
۵. الرد علی کتاب الهیروغلیفیه تفسیر القرآن الکریم، علی بن عبد الرحمن القضيب العويشز.
۶. حول کتاب الهیروغلیفیه، تحقیق حسن عبد الله.
۷. هیروگلیف در قرآن، سعد عبدالمطلب العدل، ترجمه دکتر حامد صدقی و دکتر حبیب‌الله عباسی، انتشارات سخن، ۱۳۸۸.
۸. دکتر عبدالحلیم نورالدین، الوطن الكويتية.

